

به نام خدا

نمایشنامه

ما و فرشته های مهربان

نوشته ی زهره بوذری

زیر نظر معصومه بوذری

اشخاص:

راوی

فرشته

شیطونک

دانا

دارا

پدر (دایی)

سارا

تارا

مادر (عمه)

فرشته کوچولوها

نوشهر

تابستان 7931

صدای صحنه	دیالوگ و حرکت بازیگر در صحنه	آکسسوار صحنه؛ لباس و رفتار بازیگر
موسیقی آغاز: تا قبل از ورود راوی به صحنه: موسیقی شماره ی (۱) سکوت از جمله ی خیلی خیلی خوش اومدین ... موسیقی زیر صدا: موسیقی شماره ی (۲) جمله ی این خونه ی دایی جونہ: تک ضرب: دنگ جمله ی این خونه ی عمه جونہ: تک ضرب: دنگ سریع: افکت صدای تیر کش دار: همان تیرو کمان و یک ضربه به یک جسم و یک افتادن از جمله ی یہ درختم دارن کہ بچه ها... ادامه ی موسیقی زیر صدای شماره (۲)	صحنه 1: (راوی وارد می شود. رو به تماشاگران) راوی: سلام و صد سلام به شما بزرگترهای مهربون -و شما کوچیکترهای همزبون خیلی خیلی خوش اومدین به شهرمون، دیارمون، این کوچه ی قشنگمون نگاه کنین؛ ما تو این کوچه دو تا خونه داریم این خونه ی دایی جونہ، (مکث) این هم خونه ی عمه جونہ. خب؟... (مکث) ای وای این چه صدایی بود؟ مثل صدای تیر کمون بود. انگار از پشت حیاط بود. آره از پشت حیاط بود. (جستجوگر به حیاط نگاه می کند). (آرام برمی گردد دوباره به سمت تماشاچیان) نگفتم بهتون، حیاط خونه ی دایی و عمه مشترکه. یہ درخت هم دارن کہ بچه ها ازش میرن بالا. یہ درخت توت. چه توتی. آبدار و خوشمزه. بالای شاخه هاش هم لونه ی کلاغ هاست. اون بالا. (مکث) [اینجا راوی به سمت گوشه ی سمت راست صحنه می رود]. (ناگهان متوجه می شود کہ پشت سرش کسی ایستاده. برمی گردد می بیند	روی صحنه در انتهای دیوار روبرو درست وسط صحنه؛ یک درخت است کہ روی آن یک لانه ی کلاغ است کہ بخشی از آن بالاست و بخشی دیگر پایین افتاده. دو نوار چسب پهن قرمز کف زمین خانه ی دایی را از عمه جدا می کند. دارا و دانا در خانه ی خودشان روی دو تا صندلی نشسته اند. گاهی با هم (به حالت پانتومیم) صحبت می کنند گاهی جنگ و قهر. و هر بار کہ قهر می کنند صندلی هایشان را پشت به پشت هم می گذارند. این اداها باید تکرار شود.

	شیطونک و فرشته ایستاده اند درست پشت سرش). وای منو ترسوندید. شما دیگه کی هستید. از کجا اومدید؟ فرشته: سلام. شیطونک: (با لحن تمسخرآمیز) هه. تو دیگه کی هستی؟ راوی: من راوی قصه ام. ببینم؛ می تونم ازتون چند تا سؤال کنم؟ فرشته: ببله. حتماً. راوی: (یک نگاه به تماشاچیان به نشانه ی تفاهم و توافق می اندازد و از آن دو سؤال می کند). به من می گین سنگ زدن به کلاغ خوبه یا بده؟ فرشته: بده. بده. خیلی بده. آزار حیوون ها و پرنده ها خیلی بده. شیطونک: اتفاقاً خیلی هم باحاله (می خندد. شکمش تکان می خورد. ادای تیر و کمان در می آورد). اینجوری نشونه گیری می کنی؟ می زنیش به دفعه پرت می شه پایین . دیگه لار لار هم نمی کنه؛ با اون صداسش. (به مسخره؛ ادای کلاغ در می آورد). راوی: اصلاً خوشم نیومد. دور شو از من. دور شو. (شیطونک یک لدم عمب می رود). راوی: به سؤال دیگه. به من بگین سوس ک با نخ بستن خوبه؟ فرشته: چی؟! سوس ک با نخ بستن؟ شیطونک: (می خندد) هه؛ نمی دونی؟ ... سوس ک اینجوری می گیریم . یواش و آروم؛ میریم جلو. یه دفعه هاه . می گیریمش. بعد نگهش می داریم. دست و پا که می زنه به دست و پاش نخ می بندیم؛ دیگه نمی تونه هرجا خواست بره. (می خندد) خیلی باحاله. راوی: هیچم باحال نیست. خیلی هم چننش آوره. فرشته: بده. بده. خیلی بده. آزار حیوون ها و جونورا خیلی بده. راوی: اصلاً خوشم نیومد. دور شو از من. دور شو. (شیطونک یک لدم عمب می رود). راوی: آخرین سؤال هم بپرسم و برم؟ بگین ببینم لهر کردن کار خوبیه یا بده؟ فرشته: بده. بده. خیلی بده. لهر کردن خیلی بده. همه باید با هم دوست باشن. شیطونک: اتفاقاً ... اتفاقاً لهر کردن از اون کار هاییه که خیلی باحاله. ولتی لهر می کنی با یکی، اون هی می خواد بیاد باهات حرف
--	---

	بزنه تو اینجوری می کنی (روی اش را به حالت لهر برمی گرداند) (می خندد و مسخره می کند) (آی حرص می خوره .آی حرص می خوره . راوی : اصلاً خوشم نیومد دور شو از من دور شو. (شیطونک یک لدم عمب می رود). راوی : من دیگه حرفی ندارم. شیطونک : نگفتی اسم اینا چیه؟ این بچه هایی که تو این خونه زندگی می کنن؟ راوی : دارا و دانا. شیطونک : انگار بخواد این اسم را به یاد بیاورد .با خودش تکرار می کند (دارا و دانا ...دارا و دانا. فرشته : بچه هایی که تو این خونه زندگی می کنن چی؟ اسم اونا چیه؟ راوی : سارا و تارا. (فرشته بال زنان به سمت خانه ی سارا و تارا می رود .خوشحال است .از اسم آنها خوشش آمده .از خانه عبور می کند و بیرون می رود). (شیطانک هم مثل فضول ها به سمت خانه ی دارا و دانا می رود .دستهایش را به هم می مالد .منتظر است .از خانه عبور می کند و بیرون می رود). راوی : (رو به تماشاچیان) بچه ها فهمیدین باید به حرف کدومشون گوش کنیم؟ بله .درسته .به حرف فرشته ی مهربون .فرشته ی همزیبون .نگهدار خونه مون .خب دیگه من برم ببینم چی می شه آخر این لسه مون (می رود). ***** موسیقی آنتراکت ***** صحنه 2: (دارا و دانا آمده اند در خانه شان نشسته اند). (پدر می آید). پدر : صدا می زند (دارا !دانا ! کجایی؟ ! اینجایین؟ در چه حالین؟ (شیطونک هم آرام آرام وارد شده رفته پشت دارا و دانا لرار گرفته) شیطونک : بگو دنبال سوسکیم. دارا : دنبال سوسکیم. پدر : چی دنبال سوسکید؟ دانا : بابا این می کرده تو حیاط سوسک پیدا می کنه؛ نخ به پاشون می بنده.	
--	--	--

	پدر: اون نخ به پای سوسک می بنده تو چی؟ شیطونک: بگو من هم با تیرکمون سنگ میزنم به لونه ی کلاغ ها. دانا: من هم با تیرکمون سنگ میزنم به لونه ی کلاغ ها. پدر: پس بگو کار کی بود. دیدم جوجه کلاغه افتاده بود تو باغچه. حالا خوب شد من دیدمش. بردم گذاشتمش بالای درخت؛ تو لونه اش. (می رود. در آستانه ی در برمی گردد.) بجای این کارها برید حموم. امروز عمه میاد اینجا. اینمدر هم ریخت و پاش نکنین. شیطونک: باباتون رفت. شلوغ کنین. ریخت و پاش کنین. هرچی پر تو بالشه، هوا کنین. بشکنین و بریزین و بپاشین؛ حموم نرین، تمیز نشین، با ادب و نزاکت هم نباشین... من دیگه برم اون خونه ببینم اونجا چه خبره. شمام مشغول باشین با این موبایلهاتون هی بنشینین بازی کنین؛ جنگ بازی. آخ جون. (پسر ها مشغول موبایل هاشان می شوند و جنگ بازی می کنند). (راوی وارد می شود). راوی: فهمیدم. حالا فهمیدم. (رو به تماشاگران) دیدین بچه ها؟ دیدین؛ کار خودش بود؟ شیطون ک می گم. کار کار خودش بود. هرچی کار بده کار اونه. تیرکمون زدن بچه ها به لونه ی کلاغ کار خودشه. حالا ببینیم تو خونه ی سارا و تارا چه خبره. (می رود از خانه ی سارا و تارا رد می شود و می رود). (سارا و تارا آمده اند داخل خانه شان). سارا: تارا! تارا!! (تارا لهر است و جواب نمی دهد). سارا: تارا؛ با توأم. چرا جواب نمی دی؟ شیطونک: بگو جواب نمی دم خب لهرم. تارا: جواب نمی دم خب لهرم. (مادر وارد می شود). مادر: دخترا! سارا! تارا! سارا: بله مامان؛ ما اینجاایم. مادر: کمک کنین بچه ها، مرتب کنید اینجاها رو، من دارم مربا می پزم. تارا: مربای چی؟ مادر: توت های درخت مون دارم می پزم. برا دایی جون می خوام ببرم. شیطونک: بگو پس خودمون چی؟ تارا: پس خودمون چی؟	
--	---	--

	مادر: برا خودمون هم درست کردم . راستی شماها آشتی کردین؟ نبینم دیگه لهر باشین .دعای مادر چی بود؟ تارا و سارا (با هم می خوانند): دعای مادر اینه، فرشته ها به دورتون .غم نباشه تو دلتون .لهر نکنین شاد باشید؛ خندان و هشیار باشین. مادر: خیل خب؛ حالا با هم دوست باشید .دست بدین .همدیگ ر بیوسید و کینه ها را تموم کنین .حالا یادتون هست اصلاً سر چی لهر بودین؟ سارا: من که یادم نیست. تارا: من هم یادم نیست. مادر: آفرین .خیل خب .پس من برم مربا رو آماده کنم دیگه کم کم باید بریم .شما هم می تونید بنشینید یه نمایی بکشین هدیه ببریم برای دائی جون .بعدش هم به من کمک کنین .خونه رو مرتب کنیم .بریم خونه ی دائی جون (.مادر می رود). (فرشته مهربان که مدتی است وارد شده لبخند می زند به مادر .به دنبالش فرشته های کوچک دیگر هم هستند). (فرشته ها هم با سارا و تار همصدا می شوند .و همه با هم می خوانند). تارا و سارا و فرشته ها: دعای مادر اینه، فرشته ها به دورتون .غم نباشه تو دلتون .لهر نکنین شاد باشید؛ خندان و هشیار باشین. دعای مادر اینه، فرشته ها به دورتون . غم نباشه تو دلتون .لهر نکنین شاد باشید؛ خندان و هشیار باشین (.همه دست هم دیگر را گرفته اند و می چرخند). (شیطونک که می بیند دیگر جایی ندارد؛ عصبانی می شود یک لدم عمب می رود). شیطونک: ای بابا .این که نشد .اینا همه ش میخوان مهربون باشن . همزیون باشن .من برم دیگه (.می رود به سمت خانه ی دانا و دارا .نگاه می کند .خوشش می آید که پسرها مشغول موبایل بازی و جنگ بازی هستند). شیطونک: آخ جون، اون جا رو .دارن جنگ بازی می کنن .آخ جون بازی . جنگ بازی .ها ها ها. من شیطونک، من جنگولک، هر جا جنگه من آنجایم .هر جا لهره من آنجایم .دنگ دنگ دنگ، ها ها ها دنگ دنگ دنگ، هی هی هی آخ جون بازی، آخ جون بازی، جنگ بازی.
--	--

	آخ جون بازی، آخ جون بازی، جنگ بازی. (راوی وارد می شود). راوی: (رو به شیطونک) فکر کنم دیگه بسه. شعر آخرت هم خوندی. حالا دیگه باید بری. تو کوچه ی لصه ما همین لدر هم زیاد بود. بله دیگه فهمیدیم کار کار کی بود؛ تیر و کمون، جنگ و جدل، لهر و دعوا همه و همه زیر سر تو وروجک جنگولک. که کارت سوزوندن دلهای مهریونه. تاروندن جوجه کلاغ های بی زبونه. (رو به فرشته ها می کند و با دستش آنها را دعوت می کند جلو بیایند). (فرشته جلو می آید؛ و پشت سرش فرشته های دیگر). فرشته: چه خوب شد سارا و تارا آشتی کردند. دوست شدن و نشستن و نمایی کردن. فهمیدن هم چمدن بده لهر بودن، از همدیگه دلگیر بودن. راوی: آره دارم می بینم نشستند دارند نمایی می کشن. فمط نمی دونم نمایی چی؟ فرشته: دارند نمایی اون فرشته های کوچولو رو می کشن. خب، حالا چه کار کنیم دانا و دارا هم بفهمند خیلی بد ه اون بازی های موبایلی جنگ بازی. راوی: من به فکری دارم. فرشته: چه فکری؟ راوی: باطری موبایل هاشون. الانه که تموم بشه خود بخود. دیگه مجبور میشن پاشن. فرشته: خب بعدش چی؟ دوباره که شارژ کنن چی؟ راوی: آره؛ اینطوری نمی شه. خب تو لصه مون، چی بذاریم که بلند شن بیان بیرون توی حیاط، هوا بخورن؛ ادب شن. فرشته: به نظر من بریم از نزدیک سراغشون. (اشاره ای می کند به تمام فرشته ها). (همه ی فرشته ها می روند به خانه ی دانا و دارا). دارا: آه... خسته شدم. همه ش تو می بری. من می بازم. (عصبانی است). اصلاً من دیگه بازی نمی کنم. آه. فرشته ها (همه با هم می خوانند). پسرهای خوب گوش کنید، بازی های بد فراموش کنید. جنگ و جدل، دعوا و قهر، کار شما نیست. اصلاً نیست.	
--	---	--

	پایین و بالا، این ور و اون ور، شیطان ک از خودتون دور کنین .بلند شین. پایین و بال، این ور و اون ور، فرشته ر با خودتون دوست کنین .آفرین آفرین. سرهاتون بالا، دل هاتون روشن؛ کار کنین .کار خوب. سرهاتون بالا، دل هاتون روشن؛ بزرگترها منتظرن؛ زود باشین؛ زود باشین. آفرین و باریک الله .هورا... (همینطور که فرشته ها به دورشان می گردند و شعر می خوانند پسر ها به سمت حیاط وسط می آیند .فرشته ها کم کم می روند عمب می ایستند .و نگاه می کنند به همه). (پدر می آید). پدر :باید حیا ط تمیز کرد .جای لونه ی کلاغه رو که با تیرکمون خراب شده بود جارو کرد .لونه شونو من درست کردم .حالا هم دیگه فکر کنم عمه تون بیاد. دانا :من حیاط تمیز می کنم. دارا :من هم جارو می کنم. پدر :عجب؛ عجب؛ چه پسرهای خوبی شدین شما ...آفرین و باریک الله. (پسر ها می روند به حیاط .و آنجا را مرتب می کنند). (مادر هم مربا به دست وارد می شود و به سارا و تارا نگاه می کند که دارند نمایی می کشند؛ لذت می برد). حالا دیگه بریم خونه دائی جون .این مربای شیرین هم باشه برای اینکه جشن بگیریم آشتی شماها رو؛ فرشته کوچولوهای لشنگم. (سارا و تارا؛ به اتفاق مادر به حیاط می روند .نمایی را هم می برند). (سارا و تارا نمایی را به دایی می دهند .همه خوشحال اند .می خندند .مهربان اند). راوی :خب خب خب بالاخره مهمونی برلرار شد .مربای توت پخته شد .جشن و شادی هم برلرار .الهی که همیشه باشند موندگار. لصه ی ما دیگه تمومه .مونده یه شعر که بشنوم از همه ی این بازیگرهای عزیز و دوست داشتنی).رو به همه بازیگرها (بفرمایید. (همه می آیند جلو .پشت سرشان شیطانک هم کم کم می آید .او دیگر جزو بازیگران نمایش است و از نمش خود درآمده). ***** (همه با هم این شعر را می خوانند):
--	---

	بالا بری، پایین بیایی یا چپ بری یا راست بیایی هرجا باشی، فرشته ها همونجان بالا بری، پایین بیایی یا چپ بری یا راست بیایی هرجا باشی، شیطونک هاهمونجان (2) حواستو خوب جمع کن و برو به سمت بالا حواستو خوب جمع کن و بیا به سمت پایین حواستو خوب جمع کن و دورش کن، دورش کن. اگه گفتی ک ی؟ خب معلومه؛ شیطون ک. حواستو خوب جمع کن و برو به سمت بالا حواستو خوب جمع کن و بیا به سمت پایین حواستو خوب جمع کن و دورش کن، دورش کن اگه گفتی ک ی؟ خب معلومه شیطون ک. حواستو خوب جمع کن و برو به سمت بالا حواستو خوب جمع کن و بیا به سمت پایین حواستو خوب جمع کن و حرفشو گوش کن، حرفشو گوش کن اگه گفتی ک ی؟ خب معلومه فرشته رو. حالا(م) نگیر بهونه، برو به سمت خونه بازی کن و شادی کن حواستم خوب جمع کن. آفرین و باریک الله...هورا!!!!!!). همه تعظیم می کنند و به ترتیب می روند). پایان__	
--	---	--